

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين

اما بعد. آیا ترجمه‌ی قرآن به صورت ترجمه‌ی تفسیری می‌تواند از عمق معارف قرآنی پرده بردارد؟ و آیا استناد به لفظ آیات و تکیه بر ادبیات آن کفایت می‌کند و می‌تواند از موقعیت علمی برخوردار باشد؟ باید گفت که اگر ترجمه‌ی قرآن بعد از شناخت ادبیات دقیق و کامل صورت بگیرد و سبک و اسلوب ویژه‌ی قرآن در ارائه‌ی معارف، از مبدأ گرفته تا معاد، معیار استنباط و راهنمای ترجمه باشد؛ در آن صورت قرآن نیاز به تفسیر جداگانه ندارد. بلکه باید گفت که تفسیر قرآن جز این مبنائی ندارد؛ زیرا مجموعه‌ی معارف قرآنی باید مستند به متن قرآن باشد، نه افکار فلسفی و مکتب‌های کلامی و نه اقوال صحابه و یا برداشت تابعین.

مثلاً قرآن مجید در دومین آیه از سوره‌ی نساء می‌فرماید: «و اتوا الیتامی اموالهم. ولا تبدلوا الخبیث بالطیب و لاتأکلوا اموالهم إلی اموالکم إنه کان حوباً کبیراً». در صدر این آیه واو عطف نشسته است. این واو، فرمان آیه را بر جمله‌ی «اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام» عطف کرده است و این جمله «واتقوا الله ...» نیز بر جمله‌ی «یا ایها الناس اتقوا ربکم ...» معطوف است که مسائل توالد و تناسل را به منظور شناخت رحم و حق رحم، زمینه‌ی احکام صله‌ی رحم قرار داده است. صدر این آیه صریحاً فرمان می‌دهد که مال یتیم را باید به خود آنان تأدیه نمایید. سپس با واو عاطفه از دو نوع هم‌زیستی و هم‌خرج شدن با ایتام نهی می‌کند. این نهی گواهی می‌دهد که شیوه‌ی کفالت ایتام همواره

با مخالفت و همزیستی و هم‌خرج شدن با ایتام توأم بوده است؛ از این رو، از این شیوه‌ی متداول و سنت جاری نهی شده است. به این معنی که خرمای مرغوب ایتام را با خرمای نامرغوب خودتان در یک ظرف سرسفره نیاورید. نان مرغوب آنان را که حاصل مزرعه‌ی ایتام است، با نان نامرغوب خودتان، یکجا بر سفره‌ی ناهار و شام نگذارید که قهراً نان و خرمای مرغوب ایتام خوراک دیگران نیز خواهد شد.

قرآن مجید در آیه‌ی بعدی نوع دیگری از اختلاط و همزیستی با ایتام را که عبارت از ازدواج با ایتام باشد، مطرح می‌کند، ولی از ازدواج با آنان با آن که متداول بوده، نهی نمی‌کند. فقط برای احراز تقوا به این صورت شرط می‌گذارد و می‌گوید: «و إن خفتم أن لاتتسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء منی و ثلاث و رباع. و إن خفتم أن لاتعدلوا فواحدة أو ماملکت ایمانکم. ذلک أدنی أن لاتعولوا». این آیه نیز به او عطف مصدر شده و چون سخن از ازدواج با ایتام به میان آورده است، معلوم می‌شود که بر دو آیه‌ی قبلی عطف نخواهد بود؛ زیرا در دو آیه‌ی قبلی از ازدواج با ایتام و ازدواج با سایر بانوان طیب و طاهر سخنی در میان نیست. از این رو باید درصدد شناخت و پرداخت معطوف علیه آن بود که قهراً با دو آیه‌ی قبلی در زمینه‌ی بحث ایتام و رحم ارتباط دارد. باتوجه به صدر و ذیل آیه، آن جمله‌ی مقدر که باید معطوف علیه باشد، به این صورت قابل ارائه است: «و لاجنح علیکم أن تنکحوا الیتامی منکم لتکونوا قوأمین بالقسط شهداء لله علی أنفسکم و إن خفتم أن لاتتسطوا فی الیتامی ..» یعنی درست است که شما حق دارید با ایتام تحت کفالت خود ازدواج کنید و کابین ازدواج آنان را مانند میراث و هرگونه اموال دیگری که در تملک دارند، حیات‌کنید و در اختیار خود نگه دارید، حتی می‌توانید ایتام تحت کفالت خود را با پسرانتان تزویج کنید یا دختران خود را با پسران تحت کفالت خود تزویج کنید؛ و در هر صورت کابین عروس را به طور مشخص متعهد شوید و نزد خود حفاظت نمایید و یا این که در بازار تجارت به‌کار بیندازید تا سودی عاید کند. در نتیجه‌ی ازدواج و تزویج، حق کفالت، جای خود را به حق موالات و هم‌بستگی می‌دهد: دوگانگی و احساس یتیمی مرتفع می‌شود و کانون گرم خانواده با فداکاری، صفا و گذشت رونق می‌گیرد. سرانجام با هم‌خرج شدن نه اشکال شرعی به‌وجود می‌آید و نه پای ملامت توسط جامعه به‌میان می‌آید. حتی کفیل یتیم می‌تواند، ایتام تحت کفالت خود را که اینک صاحب همسر شده‌اند، در خدمت‌رسانی به مزرعه و نخلستان و خدمات منزل شرکت دهد.

قرآن مجید مسأله‌ی ازدواج با ایتمام را تأیید می‌کند ولی بر آن جملات مقدر یک تبصره می‌زند و می‌گوید: و شما کفیلان ایتمام، اگر به تشخیص خود خائف باشید که با این همه صفا، یگانگی و پهن کردن بساط عروسی و دامادی، باز هم حق ایتمام ضایع شود، باید از تزویج ایتمام و ازدواج با آنان صرف نظر کنید و اگر در اداره‌ی داخلی منزل و حمایت از شوون خارجی منزل نیاز مبرمی به داشتن چند همسر فداکار و باگذشت دارید، با بانوان جالفتاده و کارکشته ازدواج کنید و مدیریت خدمات خانه و کاشانه را به آنان بسپارید، نه ایتمام.

چنان که ملاحظه شد، با وارسی و زیر و رو کردن آیات و تدبر در معانی و مفاهیم آن، تمام آیات سه‌گانه‌ی نخست سوره، واضح است؛ به‌ویژه پس از نزول آیه‌ی ۱۲۷ همین سوره نساء که می‌گوید: «و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهنّ و مایلتی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللّاتی لا یتوتونهنّ ما کتب لهنّ و ترغبون أن تنکحوهنّ و المستضعفین من الولدان و أن تقوموا للیتامی بالقسط..». با نزول این آیه صحت تمام آن نکاتی که با کمک واو عاطفه و جستجوی معطوف‌علیه آن استنباط شد، به‌عنوان معیار فتوای درست، تثبیت می‌شود.^۱ برخی گفته‌اند: آیه‌ی دوم این سوره با آیه‌ی سوم آن صددرصد بی‌ارتباط است؛ زیرا یک سوم قرآن در این میان اسقاط شده است. البته یک سوم قرآن در حدود دوهزار و دوپست آیه می‌شود، آیا چنین تصور شده است که سوره‌ی نساء در حدود دوهزار و چهارصد آیه بوده یا چند سوره‌ی قرآن از این میان حذف شده است؟

نمونه‌ی دیگر که نیازمند بحث نسبتاً طولانی است، آیات سوره‌ی تحریم است که می‌فرماید: «یا ایها النّبی لم تحرّم ما أحلّ الله لک تبغی مرضات أزواجک. والله غفور رحیم. قد فرض الله لکم تحلّة ایمانکم و الله مولاکم و هو العلیم الحکیم».

آیه‌ی نخست، با خطاب ملاطفت‌آمیزی که دارد، به رسول خدا می‌گوید: چرا باید به‌خاطر دل‌جویی از همسرانت قسم بخوری که دیگر با ماریه‌ی قبطی، کنیز مصری خود غسل نخوری؛ و به آن همسرت که آگاه شد و تعرض کرد، سفارش کنی که دیگران را از این جریان مطلع نکند. در آیه‌ی دوم خطاب به عموم مسلمانان می‌گوید: هر جا سوگندهای شما برخلاف مصلحت‌بینی الهی باشد، خداوند عزّت و اگشودن آن سوگند را بر شما حلال و روا اعلام کرده است. خداوند مولا و سرپرست شما است. او شما را به راه درست و سالم

^۱. رک. شرح آیه‌ی صدو بیست و هفت سوره‌ی نساء بهبودی، تدبری در قرآن، ج ۱، ص ۳۷۲-۳۷۵.

هدایت می‌کند؛ زیرا خداوند عزت کاردان است. البته تذکار این حکم به رسول خدا نیز نظر دارد. از این رو رسول خدا نیز ماریه را به خود فراخواند و برای این که او را از فتنه‌ها دور کند، وی را به عالیه فرستاد.^۲

آیه‌ی سوم تا پنجم سوره‌ی تحریم که خطاب آن نیز به عموم مردم است، می‌گوید: «وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَ بِهِ وَ أظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ. عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يَبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَ أَبْكَارًا».

همان طور که ملاحظه می‌شود در صدر این آیه واو عطف آمده است. درحالی که معطوف‌علیه آن ظاهر نیست. هم‌چنین در صدر جمله‌ی معطوف، کلمه‌ی "إِذ" قرار گرفته است. این مطلب نشان می‌دهد که جریان، مشاجره و افشای راز، در زمانی پیش از نزول آیه، قبل از طرح مشکلات آن اتفاق افتاده است. این نکته اقتضا می‌کند که جمله‌ی معطوف‌علیه آن نیز با مضمونی که داشته است، مربوط به زمان گذشته باشد. با جریانی مشابه از حیث ستیزه‌جویی همسران رسول خدا و مماشات آن سرور با آنان، سخن به میان آمده است تا غائله‌ی برخاسته هرچه زودتر فروبخواهد. نظیر این ستیزه‌جویی‌ها با همه‌ی پی‌آمدهای ناخجسته‌ی آن تنها در سوره‌ی احزاب، آیات ۲۸-۳۰ مشهود است. قرآن کریم

^۲ عالیه یا عوالی در حدود یک فرسخ با مدینه فاصله دارد. در آن جا نخلستان کوچکی با یک غرفه‌ی خواب بود. رسول خدا ماریه را در آن جا سکنی داد و با او در همان نخلستان و غرفه دیدار می‌کرد. ماریه آبستن شد و در ذی‌الحجّة سال هشتم هجرت، فرزندش ابراهیم را به دنیا آورد. رسول خدا به او دستور داد که پس از این باید مانند سایر همسران رسمی و آزاد آن سرور، با روسری و مقنعه سر خود را بپوشاند و جز از پشت پرده‌ی آویخته با اجنبی سخن نکند. این نخلستان کوچک اینک به نام مشربه‌ی ام‌ابراهیم شهرت دارد. فرزند ماریه، ابراهیم، پس از هجده ماه از دنیا رفت. روز وفات او (دهم ربیع الاول) خورشید گرفتگی کامل رخ داد؛ و لذا مردم گفتند خورشید به‌خاطر مرگ پسر رسول خدا سیاه‌پوش شد. رسول خدا نماز آیات خواند و بعد از نماز، طی یک خطابه فرمود خورشید و ماه، دو آیت از آیات خدا هستند. نه به‌خاطر ولادت کسی رخشان می‌شوند و نه به‌خاطر مرگ کسی تاریک و سیاه‌پوش. رسول خدا در مرگ پسرش بی‌تابی نکرد ولی چند صباحی چشمان او پراشک بود. این مسأله سبب‌ساز فتنه‌ی دیگری شد. یکی از همسران رسول خدا شعله‌ی این فتنه را برافروخت و به رسول خدا گفت: چرا بی‌جهت گریانی. این کودک فرزند تو نبود. فرزند جریج بود... رک. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۹، کتاب زی و تجمل، ص ۱۰۳-۱۱۰، چاپ اسلامی.

با عبارت «إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ» مسلمانان را به مراجعه آیات سوره‌ی احزاب و سوره‌ی تحریم مکلف می‌کند.^۳

آیات سوره‌ی احزاب اشاره دارد به این که همسران رسول خدا از زندگی زاهدانه و بی‌زرق و برق خود شکایت کردند؛ شکایتی با خشونت که سبب رنجش شدید رسول خدا شد. به‌گونه‌ای که رسول خدا یک ماه با آنان متارکه کرد و به‌هیچ وجه، نه روز و نه شب، به سراغ هیچ یک نرفت. عصرها راهی عالیه می‌شد و شب‌ها را در مشربیه‌ی ام‌ابراهیم به سر می‌برد. خداوند با نزول آیات مزبور، رسول خود را مکلف کرد تا آنان را به مسجد فراخواند و تکلیف خود را با آنان روشن کند. سرانجام آشتی صورت گرفت و شرایط آشتی طی چند آیه‌ی قرآن، به همگان ابلاغ و حدود آن نیز مشخص شد. نکته‌ی مهم این است که اگر آیه‌ی سوم سوره‌ی تحریم با حرف عطفی که دارد، به ماجرای سوره‌ی احزاب اشاره‌ای ندارد و کسی رسول خدا را با سخنان شکوه‌آمیز، بلکه تحریک‌آمیز خود نرنجانده باشد، چرا باید رسول خدا سرّی از اسرار الهی را با ناسازترین همسران خود در میان نهد و به صراحت به آن دو نفر بگوید اما من می‌بینم که پدرانتان پس از من به دولت می‌رسند و عیش و نوش شما و موقعیت مردمی شما روزبه‌روز فزون‌تر می‌شود. اگر ماجرا این چنین نبوده است، چه چیزی سبب می‌شود که رسول خدا اسرار پشت پرده را با آنان در میان بگذارد و آرزوی «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را زنده کند. دست آخر قطعی است که آنان سرّ رسول را برای پدرانشان فاش کردند و چه بسا برای فخر فروشی بر دیگر همسران رسول خدا، سرّ خدایی را بر آنان نیز فاش کرده باشند. از این رو آیه‌ی چهارم آن دو را ملعون و دوزخی اعلام می‌کند و آیه‌ی پنجم همه‌ی همسران رسول را تهدید به طلاق می‌کند و ایمان، اسلام، توبه، طاعات و عبادات آنان را فاقد اخلاص، صفا و بندگی می‌شمارد. چنان که در ماجرای سوره‌ی احزاب نیز به عدم اخلاص و قنوت و یکدله نبودن با خدا و رسول او متهم شده‌اند. لازم است متذکر شویم که غموض و اشکال‌های این دو آیه، به انضمام حساسیت فرقه‌ای ایجاب کرد که شرح و بسط بیشتری داده شود تا لزوم بازیابی جمله‌های مقدر به اثبات برسد. البته در سایر آیه‌هایی که واو عاطفه بدون معطوف علیه دیده می‌شود، بازیابی جمله‌های مقدر نیازمند اقامه‌ی دلیل دیگری نخواهد بود. کافی است که می‌بینیم ارتباط آیات و سلامت سبک و سیاق بدون جمله‌های تقدیری حاصل نمی‌شود.

^۳ رک. بهبودی، معانی القرآن، ذیل احزاب، ۲۸-۳۵؛ نیز همو، تدبری در قرآن، ج ۲، ذیل آیات نامبرده.

با این توضیح بی‌اعتباری این کلام نیز ثابت می‌شود که می‌گویند در این گونه موارد که واو عاطفه معطوف‌علیه ندارد، واو را باید مستأنفه بشناسیم و چیزی بر ترجمه نیفزاییم. ولی غفلت کرده‌اند که واو عاطفه جزء ادات و هر اداتی وسیله‌ای برای افاده‌ی یک معنای خاص و نکته‌ای ادبی است. جمله‌ی استینافیه به خودی خود استینافیه است و نیازمند به ادات نیست. به‌ویژه اداتی که مانند واو، نصّ در افاده‌ی معیت است و باعث ابهام و ضلالت می‌شود. ادبا و اهل لغت نیز آن جا که پیرامون این مسائل به تحقیق پرداخته‌اند، نامی از واو استینافیه به‌میان نیاورده‌اند. ابن‌منظور در *لسان‌العرب* متعرض حروف اصلی آن شده است.^۴ او به نقل از ادبای صدر اول در حدود سیصد سطر به بحث و ریشه‌یابی می‌پردازد ولی از واو استینافیه سخنی نگفته است.

در ساخته‌های ادبی نیز از نثر و شعر مشهود نیست که واو در صدر جمله نشسته باشد، ولی سیاق آیات قرآنی نه‌تنها واو عاطفه بلکه سایر ادوات عاطفه، هم‌چون أم، بل، أو و لکن فراوان در صدر جمله قرار گرفته‌اند که باید بر جمله‌ای متناسب معطوف شده باشند، ولی معطوف‌علیه آن بارز نیست و باید از جملات قبلی یا سیاق و محور کلام، معطوف‌علیه آن استنباط و استخراج شود و در جای مقرر آن قرار بگیرد. مثلاً قرآن مجید در آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی انبیا می‌گوید: «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبرَاهِيمُ. قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا». در این آیه مفهوم بل (= نه، بلکه) کاملاً روشن است؛ زیرا معطوف‌علیه بل، بارز و مذکور است. ولی در سوره‌ی ص آیه‌ی ۱ و ۲ می‌گوید: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ». به همین ترتیب در سوره‌ی ق آیه‌ی ۱ و ۲ می‌گوید: «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ. بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ»، معطوف‌علیه و جواب قسم بارز نیست و باید از همان جمله‌ی قسمیه استخراج و بازیابی شود. در این زمینه به آیات زیر توجه کنید: «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ... قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ. بَلِ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»، طی این آیات مشرکان اعتراف می‌کنند که کره‌ی زمین و آنچه در کره‌ی زمین است، ملک خداوند و در دست او است. پرورش آسمان‌ها و پرورش خورشید بزرگ در دست خدا است. ملکوت هر پدیده‌ای دست خدا است. او است که پناه می‌دهد و کسی قدرت ندارد که برخلاف اراده‌ی خدا دشمنان خدا را پناه دهد. سپس خداوند به رسول خود فرمان می‌هد

^۴ ذیل ماده (و.ی.و).

^۵ مؤمنون، ۸۴-۸۶.

که به آنان بگوید: «فأنتی تسحرون» یعنی پس با سحر و فسون شما را به کجا می‌برند. فرمان می‌دهد که در جواب آنان بگوید: «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» یعنی نه چنین است، بلکه ما حقیقت را به آنان هدیه کردیم و بی‌شک آنان دروغ می‌گویند و یاوه می‌سرایند.

قرآن در این جا با آوردن "بل" (= نه چنین است)، اعتراف‌های مشرکان را تخطئه نمی‌کند، بلکه مقال بعدی آنان را تخطئه می‌کند که اینک به‌عنوان معطوف‌علیه، "بل" در تقدیر است. مقال بعدی آنان که مورد اضراب قرار گرفته، چنین بوده است: "می‌گویند: این شماست که جوانان ما را با سحر قرآن مفتون و از ملیت خود جدا کرده‌اید" و قرآن می‌گوید: نه چنین است. ما حق و حقیقت را به آنان هدیه کردیم. مشرکان می‌دانند که قرآن سحر و جادو نیست، ولی به دروغ و فریب می‌گویند که قرآن سحر است.

اگر قرار باشد که بر همه‌ی مواردی که معطوف‌علیه بل، لکن، أم و واو عاطفه در تقدیر است، شرحی نوشته شود؛ رقم صفحه‌های توضیحی از رقم صفحه‌های قرآن فزون می‌شود. در این زمینه، می‌توان با مراجعه به معانی القرآن و تدبیری در قرآن جمله‌های تقدیری را مشاهده کرد.

در پایان سخن، اشاره به این نکته به‌جاست که باتوجه به نصّ آیه‌ی «کتاب أنزلناه إليك مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب»، صاحب قرآن انتظار دارد که همگان در آیات قرآن تدبر کنند، ولی انتظار ندارد که همگان به مفاهیم قرآن دست یابند. مگر آن که صاحب مغز و خرد باشند. پس اگر کسی قرآن را برآورد کند و مطالعه و تدبر را وجهه‌ی همت خود قرار دهد، ولی از مغز و خرد کافی برخوردار نباشد و یا درصدد نباشد که از خرد خود بهره‌مند شود و حق کلمه‌ها و ادات ادبی را بشناسد و دقیقاً رعایت کند و خلاصه آن‌چه را باید جستجو کند، جستجو نکند و جمله‌های مقدر قرآن را بازیابی نکند، آیا حق ترجمه و تفسیر قرآن را دارد؟

والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام علی رسوله محمد و آله الطاهرين

قرآن مجید، به اتفاق مسلمین، معجزه خاتم النبیین است؛ یعنی از حیث فصاحت و بلاغت چنان در حدّ اعلا است که دسترسی به آن برای کسی ممکن نیست. فصاحت یعنی از نظر انتخاب کلمات و ترکیب جملات شیوا و روان است. بلاغت یعنی از نظر معنی و مفهوم، روشن و واضح و رسای به مقصود است بی آن که مفاهیم آن گره خورده باشد و یا ترکیب جمله‌ها دریافت معنی را مختل ساخته باشد. ولی با مراجعه به تفسیرها و ترجمه‌ها می‌بینیم که برخی آیات قرآن از نظر معنا و مفهوم آن روشن نیست و دانشمندان اسلامی در فهم آنها به اختلاف و پراکندگی سخن گفته‌اند. پذیرفتن این پراکندگی و درج اختلافات - بی آنکه به حل آنها موفق شده باشند - به منزله آن است که در بلاغت قرآن تردید کرده باشند در حالی که بلاغت قرآن قابل تردید نخواهد بود و این اختلاف و پراکنده‌گویی از کمی تدبر و تحقیق صحابه و تابعین صدر اول ناشی شده است که دیگران را هم به دنبال خود کشانده‌اند نه آن که نقصی در جمله‌بندی و القاء معانی وجود داشته باشد.

این اختلالات علل مختلفی دارد و از جمله، گاهی نقص تحصیلات و بی‌اطلاعی از فرهنگ عرب است و گاهی بی‌اطلاعی از تاریخ اسلام، شناخت واقعیت‌ها را دچار ابهام و تردید کرده است. در مورد نقص تحصیلات و عدم تسلط به مبانی فرهنگی نمونه‌های فراوانی وجود دارد که در این مقدمه کوتاه چند نمونه آن را یاد می‌کنیم: از جمله دیده می‌شود که گاهی ریشه اصیل لغت را به دست فراموشی سپرده‌اند و جمله را بر طبق عرف فارسی معنی کرده‌اند. مثلاً در آیه ۱۰۷ از سوره مائده «فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولِيَانِ» همگان کلمه «اسْتَحَقَّ» را فارسی معنی کرده‌اند و در ترجمه آن گفته‌اند: «مستوجب گناه شود» در حالی که ریشه اصلی آن چنین نیست بلکه «اسْتَحَقَّ» مانند «اسْتَنَوَقَ الْجَمَلَ» برای معدود شدن و قلمداد کردن به باب استفعال رفته است و اسْتَحَقَّ یعنی حرف خود را حق شمرد چنان که می‌گوئیم: «استکبر» یعنی مقام خود را والا و بزرگ شمرد. پس ترجمه آیه چنین خواهد بود: «و اگر مدرکی ظاهر شد که آن دو تن به هنگام شهادت، دروغی را که خود جعل و تزویر کرده‌اند برای شما راست و حقیقت قلمداد کرده‌اند، دو تن دیگر برخیزند و در جایگاه شهود قرار گیرند» چنانکه ملاحظه می‌شود این عبارت کاملاً رسا و روشن است و بدون ابهام یک فریضه دینی را اعلام می‌کند. اما اگر به تفاسیر شیعه و سنی مراجعه شود می‌بینید که بیش از چند صفحه بزرگ را پیرامون این آیه سیاه کرده‌اند تا مفهوم آیه را روشن سازند و آخر هم بعد از نقل اقوال نمی‌توانند مفهوم روشنی به دست بدهند. و از همین قبیل است آیه ۱۴ از

سوره رعد که می‌گوید: «إِلَّا كِبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ» که بسط کفین را فارسی معنی کرده‌اند و همگان در ترجمه آن چنین نوشته‌اند: «مانند آن کس که دست خود را به سوی آب بگشاید (بر لب چاهی) تا دستش به آب برسد و دستش به آب نرسد» ولی ترجمه درست آن این است: «مانند آن کسی که کف دست را چون طبق باز کرده زیر آب فرو می‌برد تا آب را بر گیرد و به دهان برساند ولی آب از کف او می‌ریزد و به دهانش نمی‌رسد» سایرین در ارجاع ضمائر نیز دچار توهم شده‌اند و ضمیر «هو» را به «کف» برگردانده‌اند در حالی که کف مؤنث است.

مفسرین گاهی در تشخیص مصادر دچار اشتباه و خطا می‌شوند مثلاً در کلمه رأی، فعل ماضی؛ یری، فعل مضارع و سایر تصریفات آن، توجه نکرده‌اند که گاهی از باب رؤیت با چشم است و گاهی از باب رؤیا است و گاهی از باب رؤیت در فکر و نظر، و لذا اغلب در فهم و ارائه مراد آنها به اختلاف و پراکنده‌گویی دچار شده‌اند. موارد فراوانی است که رؤیت از باب رؤیا است و از دید مفسرین نهان مانده است مانند آیه ۷۵ سوره انعام که می‌گوید: «وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که این رؤیت در عالم رؤیا صورت گرفته است نه در عالم بیداری و با آن که مفسرین در توجیه این آیه افسانه‌سرائی کرده‌اند آخر هم نتوانسته‌اند صورت درستی از فطرت ابراهیم را در توحید و برائت از شرك ارائه دهند. موارد فراوانی هم وجود دارد که رؤیت از باب رؤیت علمی و نظری است و به آن توجه کافی نکرده‌اند و به ناچار در صدد توجیه آن برآمده‌اند مانند آیه ۱۹ از سوره عنکبوت که می‌گوید: «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» و مانند آیه ۳۰ از سوره انبیا که می‌گوید: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» و از همین قبیل است: «أرأيت، أرأيتم» که از باب رؤیت چشمی نیست بلکه از رؤیت علمی و نظری است این کلمه به صورت يك اصطلاح عرفی درآمده است که می‌گویند: أرأيت، یعنی آیا در این مسئله‌ای که می‌پرسم رأی و نظر داری؟ صاحب نظر هستی که فتوا بدهی؟ به عمق مطلب رسیده‌ای که پاسخ بدهی؟ و لذا است که اغلب بر سر جمله شرطیه و جمله استفهامیه داخل می‌شود مانند آیه ۴۶ از سوره انعام که می‌گوید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» و مانند آیه ۲۰۵ از سوره شعرا که می‌گوید: «أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ» و مانند آیه ۱۱ از سوره علق که می‌گوید: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» و با آیه ۹ از همین سوره که می‌گوید: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» کاملاً متفاوت است. در این گونه موارد گاهی کاف خطاب هم به آن اضافه می‌شود، مانند آیه ۶۲ از سوره أسرى که می‌گوید:

«أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» و مانند آیه ۴۰ از سوره انعام که می‌گوید: «قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ» که در تمام این موارد رؤیت را رؤیت چشمی معنی کرده‌اند و حتی برخی از مفسرین نیز دچار همین توهم شده‌اند.

و از جمله مواردی که مفسرین به قواعد ادبی توجه نکرده‌اند حذف و ایصال است. حذف و ایصال صورت‌های مختلفی دارد و از جمله در قرینه‌بندی‌های قرآن است که میان دو جمله تقابل برقرار می‌شود و قسمتی از دو جمله متقابل حذف می‌شود و قسمت دیگر بجا می‌ماند و قسمت بجا مانده در یک طرف به حذف آن طرف دیگر گواهی می‌دهد. این گونه قرینه‌بندی در علم «بیان» به نام «صنعت احتیاب» خوانده می‌شود و به کثرت در قرآن دیده می‌شود و اغلب از دید مفسرین و مترجمین به دور مانده است. مثلاً «کما» حرف تشبیه است و میان دو جمله همسان قرار می‌گیرد ولی فراوان دیده می‌شود که در قرآن میان دو جمله همسان قرار ندارد گاهی یک جمله همسان به کلی حذف می‌شود مانند آیه ۵ از سوره انفال که می‌گوید: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ» که مربوط به جنگ احد است و قسمت همسان و متقابل آن به کلی حذف شده است که مربوط به جنگ بدر است و ترجمه آیه چنین خواهد بود: «آن‌سان که خداوندت در جنگ بدر با حق و حقیقت از خانه برون برد تا مشرکان را سرکوب سازی با همان حق و حقیقت در جنگ احد از خانه برون برد تا در خارج شهر با مشرکان به جهاد بپردازی...» و گاهی هست که قسمتی از هر دو طرف حذف می‌شود و قسمتی دیگر بر جا می‌ماند مانند آیه ۲۶ از سوره اعراف که می‌گوید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا» که ظاهراً میان دو جمله همسان قرار ندارد ولی با توجه به قانون مقابله بندی معلوم می‌شود که باید هر دو جمله را به قرینه هم تکمیل نمائیم و در نتیجه ترجمه آیه چنین خواهد بود: «ای فرزندان آدم! به هوش باشید، مبادا شیطانان با وسوسه‌های خود بفریبند که جامه خود را بر زمین نهدید و در برابر هم عریان شوید و صلاحیت بهشت را از دست بدهید آن چنان که پدرتان آدم و مادرتان حوا را فریفت و صلاحیت حضور در بهشت را از آنان سلب کرد به این صورت که لباس را از تنشان برآورد و عریانشان کرد».

از نمونه‌های بارز حذف و ایصال حذف معطوف علیه است که در قرآن به کثرت دیده می‌شود. مثلاً به وضوح می‌بینیم که در پنج مورد قرآن مجید می‌گوید: «أَلَمْ يَرَوْا» که حرف عطف ندارد و بیش از ده مورد می‌گوید: «أَوَلَمْ يَرَوْا» که حرف عطف دارد. جمله «أَوَلَمْ

یرواً» در اصل «وَأَلَمْ يَرَوْا» بوده است و همزه استفهام به خاطر این که صدارت طلب است همواره بر حرف عطف مقدم می‌شود. پس باید توجه کنیم که جمله «أَوَلَمْ يَرَوْا» با حرف عطفی که دارد بر جمله‌ای مشابه خود عطف شده است و اگر در متن قرآن دیده نمی‌شود باید به قرینه سابق و لاحق و یا مراجعه به موارد مشابه، متن معطوف علیه را که گاهی چند جمله طولانی است استخراج و در تفسیر و ترجمه اضافه نماییم. از همین قبیل است فرق میان «أَرَأَيْتَ» با «أَفَرَأَيْتَ» و فرق میان «أَرَأَيْتُمْ» با «أَفَرَأَيْتُمْ» که اولی حرف عطف ندارد و دومی فاء تفریع دارد و باید بر مسائل قبلی متفرع گردد. و هكذا فرق میان «أَوَلَا يَرَوْنَ» با «أَفَلَا يَرَوْنَ» که اولی واو عطف دارد و دومی فاء تفریع دارد و در ظاهر قرآن از معطوف علیه آن خبری نیست. و از این قبیل است «أَمْ» که باید معادل همزه استفهام باشد ولی در موارد بسیاری معادل آن محذوف است و باید به قرینه سابق و لاحق معادل آن را بیابیم و بر ترجمه و تفسیر قرآن بیفزائیم و گرنه رابطه آیات و پیوند مطالب را از دست می‌دهیم.

از جمله مواردی که حرف عطف را دیده‌اند و معطوف علیه آن را جستجو نکرده‌اند آیه ۶۰ سوره مائده است که می‌گوید: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ» در این آیه «عَبَدَ الطَّاغُوتِ» به منزله تعلیل است برای غضب و لعنت و مسخ شدن به صورت بوزینه و خوک و با آن که حرف عطف دارد معطوف علیه آن دیده نمی‌شود و باید با توجه به شواهد قرآنی و ردیابی آن اعمالی که موجب لعنت و خشم و مسخ آنان شده است معطوف علیه آن را بیابیم و بر ترجمه و تفسیر قرآن بیفزائیم. ترجمه درست آیه چنین خواهد بود: «آیا میل دارید که رسواترین اعمال را افشا کنیم که در پیشگاه خدا بدترین سزاهای آن را در بر داشته است؟ به آن کسانی بنگرید که خدایشان لعنت کرد و بر آنان خشم گرفت تا آن حد که برخی را به صورت بوزینه و خوک درآورد از آن رو که انبیا را کشتند و کتاب‌های آسمانی را تکذیب کردند و تعطیل روز شنبه را شکستند و شیطان بت را پرستش کردند» تنها با توجه به این حذف و ایصال است که مصداق «شَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً» روشن می‌شود. نمونه این‌گونه حذف و ایصال فراوان است و ساده‌ترین موردی که حرف عطف خودنمائی می‌کند و کسی به جستجوی معطوف علیه آن بر نیامده است آیه ۷۵ از سوره انعام است که می‌گوید: «وَكَذَلِكَ نُزِّلْنَا إِلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». در اینجا «لِيَكُونَ» تعلیل است ولی معطوف علیه آن محذوف است و باید به قرینه سابق و لاحق و سایر آیات

مشابه معطوف‌علیه آن را بیابیم و بر ترجمه و تفسیر قرآن بیفزائیم. نمونه این حذف و ایصال به صدها مورد می‌رسد که در همه موارد بدان بی‌توجهی کرده‌اند.

یک نمونه دیگر صله‌های طولانی قرآن است که بدان توجه نکرده‌اند. مثلاً در سوره والشمس که می‌گوید: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا»،

از آغاز این سوره که بیش از ده قسم وجود دارد، آخرین قسم در این آیه است که می‌گوید: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا» و سه آیه بعد آن با قسم‌های قبلی بی‌ارتباط است و هر سه آیه صله همین قسم آخرین است که طرداً للباب و به تناسب این که هدف اصلی از نزول قرآن تزکیه نفس و دوری از پلیدی‌ها است به آن پرداخته است. و بعد از این صله طولانی یکجا به جواب قسم‌ها می‌پردازد که محکومیت جمع است به خاطر محکومیت یک فرد، در صورتی که جبهه‌بندی آنان متحد باشد. یعنی همان موقعی که شقی‌ترین فرد قوم ثمود به راه افتاد که ناقه را پی کند همه قوم ثمود محکوم شدند که با عذاب الهی یکسر هلاک شوند از آن رو که باخبر شدند و ساکت ماندند. با توجه به این نکته روشن می‌شود که بر خلاف نظر مفسرین «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا...» جواب قسم نیست، و از این قبیل است آیه ۸۳ تا آیه ۸۷ از سوره واقعه که می‌گوید: «فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ، فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ، تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» در اینجا آیه ۸۴ و ۸۵ صله شرط است و به خاطر طولانی شدن صله، جواب شرط را وانهاد و به عنوان تجدید مطلع دوباره گفته است: «فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ» تا جمله «غیر مدینین» با جمله «إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ» پیوند بخورد و به صورت شرط واحد درآید و جمله «تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» جواب آن بوده باشد. طولانی‌ترین صله‌ای که به خاطر دارم در سوره حج است که از آیه ۴۲ تا ۵۹ صله معطوف علیه است و آیه ۶۰ عطف بر آیه ۴۱ خواهد بود که اینجا از بحث طولانی آن صرف‌نظر می‌شود و خوانندگان را به ترجمه آیات مزبور و دقت در معطوف و معطوف علیه دعوت می‌نمایم.

در مورد بی‌اطلاعی از تاریخ که مترجمین و مفسرین را به گمراهی کشانده است باید متن این تفسیر و ترجمه را با سایر ترجمه‌ها برابر کنید و نکته‌ها را دریابید. در این مقدمه کافی است که چند نمونه آن را یاد کنیم و مقدمه را پایان دهیم.

یک نمونه آیه ۲۲ و ۲۳ از سوره انبیا است که می‌گوید: «... فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ، لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ» در این جا توجه نکرده‌اند که آیه ۲۳ شرح آیه

۲۲ است و می‌خواهد توضیح بدهد که مشرکین خدا را چگونه توصیف کرده‌اند. مشرکین معتقد بودند که «خدای جهان در رأس کابینه قرار دارد و جمعی از ارواح عالیه را به عنوان ارباب انواع، فرهوران، امشاسپندان به خدائی انتخاب کرده است تا کار بندگانش را سامان بدهند لذا خدای خدایان در برابر اعضاء کابینه مسئولیت ندارد اما سایر خدایان که مأمورند و اعضاء کابینه اویند در برابر او مسئولیت دارند». قرآن مجید می‌خواهد این عقیده مشرکین را تخطئه کند ولی مفسرین همین عقیده شرك را به خدا نسبت داده‌اند و سپس به توجیه آن پرداخته‌اند.

يك نمونه دیگر آیه ۹ از سوره ابراهیم است که می‌گوید: «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» در این آیه مفسرین درمانده‌اند که چرا و چگونه و چه کسانی دست‌ها را در دهان برده‌اند و با توجه به ارجاع ضمیر، رقم احتمالات را به چهار احتمال بالا برده‌اند در صورتی که واقعیت از کل این احتمالات خارج و به دور است. آیه مزبور می‌خواهد تذکر بدهد که گاهی رسولان خدا به سراغ ارادل و اوباش جامعه می‌رفته‌اند، باشد که در جمع آنان کسی باشد که راه خدا را بجوید و پاسخ مثبت بدهد ولی آنان به رسم معهود جاهلان دست‌های خود را یکی بعد از دیگری به دهان می‌برده‌اند و با سوت کشیدن و شیشکی بستن و غیه کشیدن به دعوت انبیا پاسخ رد می‌داده‌اند و آنان را به استهزاء می‌گرفته‌اند. در واقع آنان به دعوت انبیا پاسخ زبانی ندادند بلکه قرآن مجید با جمله «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» به پاسخ جاهلانۀ آنان اشارت می‌کند و سپس با زبان ادب کار جاهلانۀ آنان را تفسیر می‌کند.

چند نمونه دیگر در سوره انفال به چشم می‌خورد. سوره انفال بعد از جنگ احد نازل شده است تا میان جنگ بدر که مسلمین پیروز شدند و میان جنگ احد که مسلمین شکست خوردند مقایسه‌ای به عمل آورد و علل پیروزی و علل شکست را روشن سازد ولی مفسرین تصور کرده‌اند که این سوره بعد از جنگ بدر نازل شده است و لذا در اغلب آیات آن به اختلاف و پراکنده‌گویی مبتلا شده‌اند. در اولین آیه منظور از کلمه «انفال» بازمانده اموال مشرکین است که قسمتی از باروبنه خود را رها کردند تا سبکتر راه مراجعت در پیش بگیرند ولی مفسرین تصور کرده‌اند که منظور از انفال غنائم جنگ بدر است و سپس به توجیه آن پرداخته‌اند. در آیه ۵ که می‌گوید: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ» منظور آیه خروج از مدینه برای دفاع در جنگ احد است ولی مفسرین تصور کرده‌اند که منظور آیه خروج از مدینه برای جنگ بدر است و چون با متن آیات قرآن

منطبق نمی‌شود به توجیه آن پرداخته‌اند. از این نمونه اشتباهات در سوره‌های قرآنی خصوصاً سوره انفال فراوان است.

به هر حال ترجمه‌ای را که اینک از نظر خوانندگان می‌گذرانم بعد از چهل سال مطالعه مداوم و مراجعه به تاریخ صحیح و الهام گرفتن از احادیث صحیح اهل بیت به این صورتی که ملاحظه می‌شود پرداخته‌ام و تفسیر ساده آن را با ترجمه قرآن هماهنگ و یک‌زبان آورده‌ام، باشد که با آرامش خاطر مطالعه آن دنبال شود و کسی در فهم مطلب در جا نزند و عقب‌گرد نکند تا پراتزها را پیدا کند. نویسنده، ایمان واثق دارد که از الهامات الهی برخوردار بوده است و لذا امید می‌برد که پروردگار عزت این ترجمه را بپروراند و همگان را از مطالعه آن بهره‌مند سازد. آنچه ممکن است باقی و برجا مانده باشد دریافت کامل از مسائل موضوعی قرآن است که قهراً از مطالعه این ترجمه و تفسیر ساده میسر نخواهد بود مگر برای آن عده معدودی که درس آن را سال‌ها پیش، از زبان مؤلف شنیده و دریافت کرده‌اند و یا با رساله‌های معجزه قرآن، بدا و رجعت، ارث و ربا، هفت آسمان که بعد از تدریس و تدوین به چاپ رسیده است آشنائی پیدا کرده باشند. از جمله مسائل موضوعی، پرداخت زندگی انبیاء است که به صورت ذیل این ترجمه منتشر خواهد شد و جزوهای دانشگاهی آن هم‌اکنون آماده است. قسمت رستاخیز - با آن که سال‌ها پیش تدریس و تدوین شده است - در اثر مشکلات فنی به چاپ و نشر آن توفیقی حاصل نشد و این آرزوی مؤلف است که مسئله رستاخیز را بر اساس دریافت خود گرچه به صورت یک مکتب و فکر و یا یک نوع برداشت تلقی شود ضمن تدریس عمومی مطرح کند و یا با کمک نقاشان ماهر و استمداد از کامپیوتر صحنه‌های آن را از آغاز تا انجام به تصویر بکشد و اسناد قرآنی را در زیرنویس صحنه‌ها و یا در آوای تلاوت قرآن بگنجانند، باشد که مسلمین بلکه عموم انسانیت را وسیلهٔ اخطار و انذار باشد.

المُحْتَجُّ بکتاب الله عَلَی النَّاصِبِ

محمدباقر بهبودی

تهران، نهم آذرماه ۱۳۶۸ هجری شمسی